

زاهدان از آتش برآمده اند، عابدان از یاد

نیم نگاهی است به تاثیر فیزیک ارسطویی در آموزه های صوفیانه و این که چطور این فیزیک و دیگر آموزه های غلط علمی دنیای کهن روی علوم انسانی و دینی ما تاثیر گذاشته است.



وبلاگ < جعفریان، رسول - نیم نگاهی است به تاثیر فیزیک ارسطویی در آموزه های صوفیانه و این که چطور این فیزیک و دیگر آموزه های غلط علمی دنیای کهن روی علوم انسانی و دینی ما تاثیر گذاشته است.

اغلب سرمان را پایین می اندازیم و چنان از علوم سنتی سخن می گوئیم که گویی استواری آنها مانند کوه هیمالیا و بلندای آن همآورد قله اورست است. آن وقت برای اثبات فرمایشاتمان، ترکیبی از قرآن و سنت را با افکار یونانی (شامل فیزیک ارسطویی و طب جالینوسی و نجوم بطلمیوسی) و شعب آن ارائه می دهیم و سرنوشت دین را به دست معلوماتی می دهیم که حتی ذره ای از آن دیگر نه موضوع بحث دانشمندان این رشته هاست، و نه کسی حاضر است - جز در حد تاریخ علم - از آن به عنوان دانشی درخور یاد کند.

و اما وقتی این مجموعه لباس مقدس «سنت» می پوشد، و نام «بومی گرایی» بر آن حک می شود، دیگر هیچ نوع مقابله ای با آن نمی شود کرد، چرا که گویی به ساحت سنت تعدی شده است.

بدتر آن که شماری از افراد، این علوم به اصطلاح سنتی را با دانش مدرن تلفیق کرده و ملغمه ای درست می کنند که وقتی تولید می شود، به قول عربها «یضحک الثکلی» است، یعنی زن جوان مرده هم بر آن می خندد.

معنای این حرف این نیست که هرچه مثلا جدید و مدرن و غربی است درست است؛ مسلما نه، بلکه هرچه با آخرین روشهای علمی - روشهایی که مدام باید روی مقدار علمی بودن آن ها هم بحث کرد - قابل اثبات و اقناع است، پذیرفتنی است. علوم انسانی هم روش های خاص خود را دارد و البته اینجا دیگر معرکه آراء است که همه ما صاحب نظر می شویم و به مقداری که فلوس و نفوذ و آنتن داریم، افکارمان را نشر می دهیم. به نظرم حساب علوم دینی و روشهای آن جداست.

حالا یک موضوع قابل پژوهش در حد یک رساله دکتری، تأثیر بخشی از فیزیک ارسطویی در ابواب دیگر علوم انسانی و اسلامی و صوفی و جز اینهاست. ماجرا این است که چطور ما روشهای مختلف علوم را با یکدیگر خلط می کردیم و به جای علم، بافتنی تحویل مردم می دادیم. این که عرض کردم در حد یک رساله دکتری، به هیچ روی تعارف نیست. همین داستان چهار عنصر «خاک و آب و آتش و باد» که در این فیزیک ارکان این عالم را تشکیل می دهند، و در پزشکی آن تاثیرات شگرف را در تولید اخلاط اربعه دارد، در بسیاری از ابواب دیگر هم اثر گذاشته و تولیداتی عرضه کرده که مصداق کار همان زن جوان مرده و خنده اوست، البته اگر خواننده اندکی از پوست خود در آید و الا اگر یک صوفی عاشق باشد همین حرفها را که نمونه اش را خواهید دید، خواهد پذیرفت و او به ما خواهد خندید.

در اینجا یک نمونه از تأثیر این فیزیک را در تصوف مثال می زنم که بدانیم چطور ما - یعنی مایی که در تولید فرهنگ در تمدن اسلامی نقش داشته ایم - در خلط همه چیز با همه چیز استاد هستیم و چیزی که در این میان برایمان ارزش ندارد دانایی است، گرچه روح صادق و صاف و صمیمی داشته باشیم.

امروز که مشغول خواندن کتاب «ترکان، اسلام و علوی گری - بکتاشی گری در آناتولی» از استاد دکتر امامی بودم، (تهران، 1392) در جستجوی گرایش های مذهبی حاجی بکتاش ولی (م 738) مرد صوفی متنفذ و بزرگ، در پی شناخت آثار و افکار وی بود.

ایشان در فصل یازدهم این کتاب ضمن شرح آراء وی شرح می دهد که حاجی بکتاش شرط ایمان را باور به «شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت» می داند. آنگاه به نقل از وی چنین می نویسد:

قطب حاجی بکتاش ولی گوید: حق سبحانه و تعالی انسان را از چهار عنصر آفرید و به چهار بخش تقسیم کرد.

نخستین عنصر از عناصر چهارگانه آفرینش انسان، خاک، عنصر دوم آب، سوم آتش و چهارمین باد است.

اما در مورد آفرینش چهار بخش انسان باید گفت:

نخستین بخش عابدان هستند که آن قوم شریعت اند. اصلشان باد است. باد هوا هم شفا دهنده است و هم نیرو است. اگر وزش باد نباشد، و کشت ها از کاه ها جدا نشود، تمام عالم از بوی گند از بین می رود. در این جهان هر چه هست، حلال و حرام، پاک و ناپاک، همه از طریق شریعت مشخص می گردد.

دومین بخش زاهد ها هستند، اصل آنان از آتش است و آنان طایفه طریقت اند. بدین جهت لازم است شب و روز خود را بسوزانند و وسوختنشان ضروری است. هر کس در این دنیا خود را بسوزاند، فردا در آخرت از عذاب های مختلف رهایی می یابد. عبادت زاهد ها ذکر شبانه روزی خداوند، یاد کردن و گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در هر کاری، ماندن در ترس و امید، و آرزوی آنان در این دنیا و انجام کارهای سودمند در آخرت است.

بخش سوم طایفه عارفان اند و اصل آنان از آب است. آنان از طایفه معرفت اند. آب هم خود تمیز و پاک است و هم پاک ننده است، بدین ترتیب عارف نیز باید پاک و تمیز باشد و هم پاک کننده.

چهارم طایفه محبان اند و آنان طایفه حقیقت اند. اصل آنان از خاک و این بیانگر تسلیم و رضا است. بدین جهت محبت نیز باید میان رضا و تسلیم باشد. عبادت محبان التماس به درگاه خدا، سیر و انتظار است.

بدین ترتیب، شاهدیم که عارفی مانند حاجی بکتاش که میلیون ها نفر همین الان از پیروان او هستند، چطور برای مقامات اربعه خود از چهار عنصر آفرینش که اساس فیزیک ارسطویی است استفاده کرده است. این نحوه اقتباس حتی اگر در حد یک بحث استعاره باشد، نشانگر این است که ما چطور در چهارچوب های فکرهای غلط در طبیعت گرایی، برای حوزه های انسانی و تربیتی تعیین تکلیف می کنیم و با پیش داوری، مانع از تفکر و اندیشه در باب می شویم.